



A Reflection on the Nature and Foundations of "Compulsory Peace" in *Imāmī* Fiqh

Dr. Reza Avan, PhD Graduate, Department of Fiqh and Foundations of Islamic Law, Faculty of Theology and Islamic Studies, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Dr. Seyed Mohammad Taghi Ghabooli Dorafshan  (Corresponding Author), Associate Professor, Department of Fiqh and Foundations of Islamic Law, Faculty of Theology and Islamic Studies, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Email: ghabooli@um.ac.ir

Dr. Hossein Naseri Moghaddam , Professor, Department of Fiqh and Foundations of Islamic Law, Faculty of Theology and Islamic Studies, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Abstract

Classical jurisprudential texts refer to an institution known as "Compulsory Peace" (*ṣulḥ-i qahrī*), which calls for further analysis. Compulsory Peace, which refers to the shar'ī and legal compulsion of two disputing or hesitant parties to enter into mandatory reconciliation, appears across numerous areas of jurisprudence, including deposit (*vadi'ah*), partnership (*shirkat*), sale (*bay'*), *khums*, retribution (*qisās*), and others. Two principal issues arise concerning Compulsory Peace: First, how compulsion can be reconciled with the requirement of mutual consent in contracts; and second, how the foundations of this legal and jurisprudential institution should be understood. The present study employs a descriptive-analytical method and pursues three approaches to the nature of Compulsory Peace. The first holds that all instances constitute contracts; the second views the obligation to reconcile as a *shar'ī* ruling, and the third (which is adopted as the preferred view) distinguishes between the different sources underlying various cases of Compulsory Peace. According to this position, in some situations the obligation to reconcile constitutes a *shar'ī* ruling, in others it results from the coercive authority of the ruler, and still in others it involves the ruler's representation in performing the *ṣighah* of reconciliation. These factors serve as the grounds that generate peace and do not themselves determine its essence. What is common to all instances of Compulsory Peace is the public interest (*maṣlahah*) of ending conflict and removing uncertainty, which is grounded in eliminating the cause of dispute, observing precaution, and establishing equity.

Keywords: peace, Compulsory Peace, *ṣulḥ al-ijbār*, conditions of contractual validity, correspondence between contract and intent, shar'ī ruling





افشور

Journal of Fiqh and Usul

HomePage: <https://jfiqh.um.ac.ir/>

سال ۵۷ - شماره ۳ - شماره پیاپی ۱۴۲ - پاییز ۱۴۰۴، ص ۳۳ - ۱۱

شاپا الکترونیکی ۲۵۳۸-۳۸۹۲



شاپا چاپی ۲۰۰۸-۹۱۳۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۴/۲۷

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۲/۲۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۱۷

DOI: <https://doi.org/10.22067/jfiqh.2023.80190.1503>

نوع مقاله: پژوهشی

درنگی در چیستی و مبانی «صلح قهری» در فقه امامیه

دکتر رضا آوان

دانش‌آموخته دکتری گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

دکتر سیدمحمدتقی قبولی درافشان (نویسنده مسئول)

دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

Email: ghabooli@um.ac.ir

دکترحسین ناصری مقدم

استاد گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

چکیده

در متون فقهی، از نهادهای به نام «صلح قهری» یاد شده که نیازمند واکاوی است. صلح قهری که به معنای الزام شرعی و قانونی دو طرف نزاع یا مردّد بر سازش اجباری است ردّ پایی در بسیاری از ابواب فقه مانند ودیعه، شرکت، بیع، خمس، قصاص و... دارد. در زمینه صلح قهری دو مسئله مهم وجود دارد: نخست، چگونگی جمع میان اجبار با لزوم تراضی در عقود و دوم، تحلیل مبانی این نهاد فقهی و حقوقی است. در نوشته حاضر که با روش توصیفی و تحلیلی تدوین شده در چیستی صلح قهری سه رهیافت را پی گرفته است: نخست، عقدبودن همه مصادیق؛ دوم، حکم شرعی بودن الزام به تصالح؛ سوم، متفاوت بودن در مبادی صلح قهری و تفکیک میان مصادیق مختلف است که دیدگاه برگزیده محسوب است؛ به این معنا که در برخی موارد، الزام به تصالح به مثابه یک حکم شرعی مطرح است و در بعضی دیگر، اجبار حاکم و در برخی نمایندگی حاکم در اجرای صیغه صلح. این امور، مناشئ صلح‌اند و بیانگر ماهیت آن نیستند. چیزی که در همه مصادیق صلح قهری وجود دارد، مصلحت رفع تنازع و خروج از بلا تکلیفی است که بر پایه اموری چون حسم ماده نزاع، رعایت احتیاط و اجرای انصاف استوار است.

واژگان کلیدی: صلح، صلح قهری، صلح الاجبار، شروط صحت عقد، تبعیت عقد از قصد، حکم شرعی.

عقد صلح به مثابه یکی از کاربردی‌ترین و سودمندترین عقود معمولاً با توافق متعاقدان حاصل می‌شود اما فقه اسلامی و قوانین موضوعه در مواردی نادر، صلح را قهراً بر طرفین تحمیل کرده و آن‌ها را وادار به تراضی بر آن کرده‌اند که از این امر به صلح قهری یاد شده است. واژه صلح قهری تقریباً از زمان شهید اول به کتب فقهی ما راه یافته و بعدها به صورت نسبتاً گسترده به کار رفته است اما این امر بدان معنا نیست که صلح قهری نزد پیشینیان امری ناشناخته بوده است. از عصور نخستین فقهی؛ یعنی شیخ صدوق و مفید، صلح قهری در قالب روایات و فتاوا جریان داشته است. آنچه در نوشته‌های محققان عصر حاضر و فقه‌پژوهان و دانشیان حقوق به چشم می‌آید بررسی مصادیق صلح قهری در ضمن مباحث دیگر است.^۱ نوشتار حاضر برای بررسی ماهیت صلح قهری و بیان احتمالات اقوال پیرامون آن و نیز تبیین مبانی آن تدوین یافته است. پرسش‌های بسیاری در باب صلح قهری وجود دارد؛ مانند اینکه تناقض قهری بودن با لزوم توافق متعاقدان در عقود چگونه حل شدنی است؟ مبانی صلح قهری چیست؟ صلح قهری در چه ابوابی جریان می‌یابد؟ مصادیق آن کدام است؟ اما پرسشی که این تحقیق درصدد پاسخ‌گویی به آن است، چیستی‌شناسی صلح قهری و حل چالش قهری بودن با لزوم توافق متعاقدان و تبیین مبانی فقهی آن است. بدون تردید، رکن هر عقد و قراردادی قصد و رضاست و عقد بدون رضایت طرفین منعقد نمی‌شود. هر چند در پاره‌ای موارد بنابر عللی رضایت و طیب نفس عاقد وجود ندارد؛ به سبب تمشی قصد، عقد او صحیح انگاشته شده است، همان‌طور که در عقد مکروه و مضطر آمده است. علی‌رغم این امر بدیهی، در متون فقهی مفهومی با عنوان «صلح قهری» وجود دارد که این شرط را نقض کرده است. کاشف‌الغطاء در کتاب خمس می‌گوید: از جمله موارد وجوب خمس، در مال حلال مخلوط به حرام است، در صورتی که مالک و مقدار مال، مجهول و مال هم عین باشد. ولی اگر صاحب مال و مقدار آن را بداند واجب است مال را به صاحبش برساند. اما اگر مالک را بشناسد ولی مقدار مجهول باشد باید با او صلح جبری کند و وجه صلح را به او پرداخت کند.^۲ نظیر چنین حکمی در موارد بسیاری مانند تنازع متبایعان، شرکت، وکالت، ودیعه، قصاص و ابواب دیگر نیز دیده می‌شود. صلح قهری در کلمات فقیهان در برابر صلح اختیاری قرار گرفته و دارای طیفی است که یک طرف آن توصیه یا امر شارع به تصالح است و طرف دیگر آن، قائم مقامی

۱. جز آنچه فقیهان در ابواب متعدد مانند صلح، ودیعه، شرکت، خمس، بیع، وکالت و... در خصوص صلح قهری آورده‌اند و در مطالب این نوشتار بدان‌ها پرداخته شده است. برای نمونه، به تعدادی از مقالاتی که در ضمن آن‌ها به صلح قهری پرداخته شده است، اشاره می‌شود: جناتی، «بررسی وقف»؛ حاجی ده‌آبادی، «قاعده ارش و حکومت»؛ نصرتی، «تحلیل حقوقی تصرفات شریک در مال مشاع»؛ قورچی بیگی، «تأثیر مرگ قاتل عمد بر ثبوت دیه»؛ الترابی، «الشركة فی الفقه و القانون».

۲. کاشف‌الغطاء، کشف الغطاء، ۳۶۱.

حاکم شرع نسبت به اجرای صیغه صلح است. باید بررسی شود که آیا صلح در این موارد متفاوت، دارای چیستی‌های مختلف است یا اینکه صلح یک ماهیت بیشتر ندارد و تفاوت‌ها، در مبادی و نحوه شکل‌گیری صلح است. همچنین لازم است تا مبانی و مصالحی که سبب تشریع این نهاد شده است را تحلیل کنیم. این نوشتار پس از ذکر مصادیقی از صلح قهری و مستندات آن‌ها، ماهیت این نهاد فقهی را تحلیل می‌کند تا از رهگذر آن، رهیافت موجه‌تر در باب این مفهوم را تقویت کند.

۱. ماهیت صلح

«صُلْح» مصدر «صَلَحَ» به معنای سازش، دست‌برداشتن از نزاع و تراضی میان متنازعان است.^۳ همچنین به معنای نیکو عمل کردن نیز آمده است.^۴ برخی معتقدند صلح از جهت ریشه، متضاد فساد است؛ اعم از آنکه فساد در ذات باشد یا در عمل. البته بیشتر درباره فساد در عمل استعمال می‌شود^۵ و در بعضی از منابع، صلح مقابل خصومت آمده است.^۶ ابن منظور «صُلْح» را مترادف واژه «سِلْم» به معنای آشتی و سازش و مقابل جنگ می‌داند.^۷ جوهری می‌افزاید: صلاح در مقابل فساد است و اینکه گفته می‌شود فلان چیز به صلاح توست؛ یعنی به نفع توست.^۸ به طور خلاصه، صلح در لغت به معنای سازش و کنار آمدن و دست از خصومت برداشتن است.

از منظر اصطلاح فقهی، صلح معنای لغوی خود را حفظ کرده و متضمن معنای سازش و تسالم است. فقیهان صلح را نهادی می‌دانند که مفاد آن، مصالح و توافق بر امری است.^۹ صلح در همه مجاری اش نوعی عقد است و از این رو، معظم فقیهان آن را در ابواب عقود گنجانده‌اند.^{۱۰} مفاد صلح همواره عقد (توافق دوسویه بر امری) است و البته این «امر» ممکن است مال (عین یا منفعت) باشد که مفید تملیک است و گاهی انتفاع یا یکی از حقوق یا صرفاً تقریر امری باشد.^{۱۱} بنابراین، مفاد صلح همیشه عقد است (توافق طرفینی) و هیچ‌گاه نمی‌تواند ایقاع باشد. دلیلش آن است که صلح در ذات خود، سازشی طرفینی را اقتضا

۳. طریحی، مجمع البحرین، ۳۸۸/۲.

۴. فراهیدی، العین، ۱۱۷/۳، الصَّلَاح: تَقْبِضُ الطَّلَاح.

۵. مصطفوی، التحقيق، ۲۶۵/۶.

۶. طریحی، مجمع البحرین، ۳۸۸/۲.

۷. ابن منظور، لسان العرب، ۵۱۶/۲.

۸. جوهری، الصحاح، ۳۸۳/۱.

۹. انصاری، المکاسب، ۱۳/۳.

۱۰. سبزواری، مذهب الاحکام، ۱۶۷/۱۸؛ صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۲۱۱/۲۶.

۱۱. انصاری، المکاسب، ۱۳/۳.

می‌کند و صلح به مثابه عملی یک‌سویه معنا ندارد.

أ. مفهوم‌شناسی صلح قهری: صلح قهری سازشی اجباری است برای رفع اختلاف و نزاع از باب اضطرار ازسوی شخصی که بر طرفین نزاع تسلط و غلبه دارد. محقق بجنوردی می‌نویسد: این صلح به صلح قهری تسمیه یافته و وجه آن روشن است و شاید به همین سبب، این فروع را در کتاب الصلح گنجانده‌اند.^{۱۲} بنابراین، در صلح قهری طرفین با قصد و اراده اقدام به انشای عقد صلح می‌کنند ولی این قصد و اراده همراه با رضایت و طیب نفس نیست. خلاصه آنکه، صلح قهری عبارت است از: نوعی مداخله تشریعی در ایجاد و انعقاد سازشی اجباری میان متنازعان یا افرادی که در تحیر گرفتار آمده‌اند. مثال قسم اول، تقسیم دینار میان مدعی و مودع است و مثال دوم، اخراج مقداری از مال و اعطای آن به مالکی که میزان طلبش مجهول است. در همه این موارد طرفین در ظاهر با هم سازش و مصالحه می‌کنند، ولی در حقیقت این مصالح براساس حکم و امری شرعی و قهری است.

ب. سیر تاریخی صلح قهری: واژه صلح قهری چندان پریشینه نیست و اثری از آن در کتب قدما و حتی اکثر متأخران وجود ندارد. ظاهراً نخستین بار توسط شهید اول مطرح شده^{۱۳} و پس از او محقق بحرانی آن را به کار برده است.^{۱۴} البته این سخن بدان معنا نیست که مفهوم صلح قهری برای فقیهان قبل از او ناشناخته بوده است؛ زیرا آنان در همین مصادیق، حکم صلح قهری را جاری ساخته‌اند. شیخ مفید،^{۱۵} علامه در تذکره الفقهاء^{۱۶} و ابن فهد حلی،^{۱۷} از جمله پیشینیانی هستند که حکم صلح قهری را جاری ساخته‌اند. شیخ طوسی در باب جمع بین روایاتی که حاوی تعارض دو بینه هستند، می‌نویسد: «فَإِنَّمَا هُوَ عَلَى وَجْهِ الْمُصَالَحَةِ وَالْوَسَاطَةِ بَيْنَهُمَا دُونَ مَرِّ الْحُكْمِ».^{۱۸}

اما فقیهان بعد از شهید، به‌صورت گسترده از واژه صلح قهری و امثال آن استفاده کرده‌اند، از جمله: کشف الغطاء،^{۱۹} جواهر الکلام،^{۲۰} کتاب الخمس، انصاری،^{۲۱} انوار الفقهاء،^{۲۲} مهذب الاحکام،^{۲۳}

۱۲. بجنوردی، القواعد الفقهية، ۳۸/۵.

۱۳. شهید اول، الدروس الشرعية، ۳۳۳/۳، «... فجائز أن يكون ذلك الصلح قهریاً، وجائز أن يكون اختیاریاً...».

۱۴. بحرانی، الحدائق الناضرة، ۱۰۳/۲۱.

۱۵. مفید، المقنعة، ۶۳۲.

۱۶. علامه حلی، تذکره الفقهاء، ۴۸/۱۳.

۱۷. ابن فهد حلی، المهذب البارع، ۲۸۲/۲.

۱۸. حر عاملی، وسائل الشیعة، ۲۵۷ تا ۲۵۶/۲۷. ظاهرأمراد آن است که مفاد روایت براساس مصالحه است، نه حکم صریح.

۱۹. کاشف الغطاء، کشف الغطاء، ۳۶۱، ۳۷۸.

۲۰. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۱۹۷/۴۲.

۲۱. انصاری، کتاب الخمس، ۲۴۳/۱.

۲۲. کاشف الغطاء، انوار الفقهاء، ۸۵۷/۱.

مستمسک العروة؛^{۲۴} اصول الفقه، حسین حلی،^{۲۵} فقه الشیعة^{۲۶} و دیگران.

شهید اول معتقد است: روایات مذکور در مصادیق تصالح قهری که در کتاب الصلح مطرح شده است نشان می‌دهد که صلح می‌تواند قهری یا اختیاری باشد. شهید ثانی نیز این مطلب را تقریر می‌کند.^{۲۷} صاحب‌جواهر نیز به همین مطلب اشاره می‌کند و می‌گوید: «قاعدة انصاف به مثابة صلح قهری است، لذا شاید به همین علت اصحاب آن را در کتاب الصلح آورده‌اند.»^{۲۸}

۲. مجاری صلح قهری در ابواب فقهی

واژه صلح قهری را در آثار فقه‌های پس از شهید در ابواب مختلف فقهی می‌توان مشاهده کرد اما پس از احصای همه موارد روشن می‌شود که اصل کاربرد نهاد صلح قهری در فقه، واجد دو ویژگی است: نخست، امتزاج یا اشتباهی در یکی از جهات در یک امر مالی واقع شده باشد. این اشتباه یا از جهت اصل مال یا از جهت میزان استحقاق صاحب حق یا از جهت مالک است، به‌گونه‌ای که شناسایی مالک یا تقویم ارزش یا تشخیص میزان حق صاحبان حق امکان‌پذیر نباشد؛ دوم، این امر موجب اختلاف و نزاع طرفین یا وقوع در تردید و تحیر شده باشد. حال ممکن است این امتزاج و اشتباه بین مال بایع و مشتری باشد یا بین مال وقف و غیروقف یا بین صاحبان ترکه و مال غیر یا اختلاط بین مال شریکین با عدم امکان تمیز و امثال آن‌ها باشد. در مواردی از این دست، فقیهان برای خاتمه نزاع یا خروج از تحیر، به صلح قهری تمسک جسته‌اند. برخی از این استنادات در کلمات فقیهان را در این ابواب می‌توان مشاهده کرد: کتاب الخمس،^{۲۹} کتاب الشرکه،^{۳۰} کتاب البیع،^{۳۱} کتاب الغصب،^{۳۲} کتاب الاجاره.^{۳۳}

۳. احتمالات در چیستی صلح قهری

پرسش اصلی این تحقیق، سؤال از چیستی و مبانی صلح قهری است. قبلاً گفته شد که نهاد صلح در

۲۳. سبزواری، مهذب الاحکام، ۲۲۳/۱۸.

۲۴. طباطبایی حکیم، مستمسک العروة الوثقی، ۲۲/۱۳، ۲۳.

۲۵. حلی، اصول الفقه، ۲۲۷/۶.

۲۶. موسوی خلیفائی، فقه الشیعة، ۵۱۲/۱.

۲۷. شهید ثانی، الروضة البهیة، ۱۸۲/۴، ۱۸۳.

۲۸. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۲۵۵/۲۶.

۲۹. کاشف‌الغطاء، کشف الغطاء، ۳۶۱؛ موسوی خلیفائی، فقه الشیعة، ۴۸۷/۱.

۳۰. یزدی، العروة الوثقی، ۶۹۸/۲.

۳۱. خمینی، کتاب البیع، ۱۶۸/۵، ۱۶۹.

۳۲. رشتی، کتاب القضاء، ۱۳۱/۲.

۳۳. یزدی، العروة الوثقی، ۷۰۰/۲.

غالب موارد یکی از «عقود» محسوب شده و احکام عقود بر آن بار شده است اما از زمان شکل‌گیری اصطلاح صلح قهری تاکنون کسی به تحلیل فقهی این نهاد نپرداخته است و باید از لابه‌لای کلمات فقیهان دیدگاه آنان را دریافت.

احتمال اول. عقد بودن صلح قهری: هیچ فقهی در باب صلح قهری مستقیماً از واژه «عقد» استفاده نکرده است، اما می‌توان از اینکه بسیاری از فقیهان متقدم و متأخر چنین صلحی را در کتاب الصلح قرار داده‌اند چنین استنباط کرد که آنان صلح قهری را صنفی از عقد صلح شناسایی می‌کنند. البته همان‌گونه که گفته شد، از زمان شهید اول به بعد این اصطلاح رایج و مرسوم شد و پیش از آن با تعابیر دیگری از آن یاد می‌شده است. شواهدی برای این انگاره وجود دارد که از این قرار است:

یک. اندراج در ابواب عقود: فقیهان و محدثان این نوع از صلح را در کتاب الصلح یا در مباحث دیگری از ابواب عقود مانند عقد الشریکه، عقد البیع و امثال آن‌ها درج می‌کنند که نمایانگر این است که به باور آنان، صلح قهری صنفی از عقد صلح است.^{۳۴} روایات وارد شده دربارهٔ مصادیق صلح قهری را نیز در کتاب الصلح ذکر کرده‌اند. هر چند کلینی نیز آن‌ها را در کافی^{۳۵} آورده است، اما در ذیل عنوان کتاب القضاء باب نوادر درج کرده است. یکی از فقیهان معاصر برای اثبات مشروعیت عقد بیمه به اندراج آن در صلح قهری تمسک می‌کند.^{۳۶} محقق دیگر در استدلال بر اینکه صلح قهری یکی از مصادیق صلح معهود است، می‌نویسد: حکم حاکم به تصیف عینی که دو نفر مدعی آن هستند از باب صلح قهری است و گواه بر آن هم ذکر این مسئله در کتاب صلح است. البته ایشان این حکم را به هدف رفع مشاجره ظاهر می‌داند و از این جهت برای شخص ثالث خریدن عین از آن دو نفر را جایز نمی‌شمارد؛ چراکه منجر به مخالفت تفصیلی می‌شود.^{۳۷}

نقد دلیل اول: اولاً اندراج صلح قهری در برخی از ابواب عقود، دلالت بر عقد بودن آن ندارد و ممکن است آن را صرفاً به سبب تشابه اسمی در زمره عقود آورده باشند؛ ثانیاً سخن از صلح قهری در برخی ابواب غیر عقدی مانند خمس و دیات نیز آمده است.

دو. ظهور الفاظ صلح و تصالح در عقد بودن: در روایات و کلمات فقیهان، کاربرد واژه‌های صلح و تصالح و مشتقات آن‌ها ظهور در توافق دوجانبه دارد که همان عقد است. در هر صلحی، دو طرف (مصالح

۳۴. شهید اول، الدروس الشرعیة، ۳/۳۳۳؛ صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۲۶/۲۲۶؛ خمینی، کتاب البیع، ۵/۱۷۲؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۶/۲۰۸؛ حر عاملی، وسائل الشیعة، ۱۸/۴۵۱.

۳۵. کلینی، الکافی، ۷/۴۱۹، ۴۲۱.

۳۶. سبزواری، مهذب الاحکام، ۱۸/۲۲۳.

۳۷. امامی خوانساری، تسدید القواعد، ۱/۹۵.

و متصالح) وجود دارند و ارتباط این دو نفر از طریق یک عمل حقوقی دوجانبه؛ یعنی عقد، برقرار می‌شود. محقق سبزواری سخنی دارد که از آن چنین برداشت می‌شود که صلح قهری هم نوعی عقد است. «... بله، از آنجاکه صلح در میان عقود، مبتنی بر تسهیل و تسامح است، درباره آن آسان‌گیری شده، به اندازه‌ای که فقیهان شیعه و سنی گونه‌ای از صلح قهری را اثبات کرده‌اند.»^{۳۸} فقیهی دیگر در خصوص حکم حاکم به تصیف عینی که مورد تداعی دو نفر است می‌گوید: «این حکم موجب تحقق صلح قهری می‌شود و گواه آن ذکر مسئله در کتاب صلح است.»^{۳۹}

نقد دلیل دوم: ممکن است در نقد این دیدگاه گفته شود که این ظهور در حدی نیست که بتوان آن را به عنوان دلیل اتخاذ کرد. شاید مراد از «صلح قهری» در کلمات فقیهان با عقد صلح، تنها اشتراک لفظی داشته باشد.

احتمال دوم. حکم بودن مصادیق صلح قهری: برای استدلال بر این انگاره می‌توان این دلیل را ارائه کرد:

دلیل تنافی عقد با قهر و اجبار: ممکن است چنین ادعا شود که جان‌مایه عقود که رضایت و قصد است با قهر و غلبه و اجبار ناسازگار است. براین اساس، صلح در لغت به معنای تسلیم و سازش است. در هر سازشی طیب نفس و میل قلبی سخن اول را می‌زند و طبیعی است که در صلح قهری و اجباری، طیب نفس و رضایت باطنی مفقود است. به همین دلیل، قصد به معنی نیز امکان‌ناپذیر خواهد بود و با فقدان رکن رکن عقود، عقدیت چنین صلحی نیز مخدوش خواهد شد و اساساً تسمیه چنین نهادی به صلح، مسامحه و بالعنایه خواهد بود. براین اساس، چنین نهادی اصولاً از دایره عقود خارج است و نوعی حکم به شمار می‌آید. حکم شرعی، خطابی از سوی شارع است که مبین تکلیف یا وضعی خاص است و به لحاظ آثار، قابل نقل و انتقال و اسقاط نیست.^{۴۰} سیدیزدی در شرح عبارت شیخ انصاری در باب مجهول بودن مالک و معلوم بودن مقدار^{۴۱} سخنی دارد که در آن به عدم لزوم اجرای صیغه در صلح قهری تصریح می‌کند. «این یکی از وجوه مسئله است و ظاهراً مراد از عبارت، همان صلح شناخته شده است که در صورت اختلاف، حاکم آن‌ها را بدون تعیین کیفیت، بر مصالح مجبور می‌کند و در صورت عدم امکان اجبار، تصیف متعین است. برپایه انتخاب این وجه، در مقدار مشکوک، صلح قهری انجام شده است؛ به این معنا که حکم

۳۸. سبزواری، مذهب الاحکام، ۲۲۳/۱۸.

۳۹. امامی خوانساری، تسدید القواعد، ۹۵/۱.

۴۰. بحر العلوم، بلغة الفقیه، ۱۳/۱.

۴۱. انصاری، مکاسب، ۱۹۸ تا ۱۹۷/۲.

شرعی تنصیف است و از این رو، نیازی به اجرای صیغه صلح نیست. بله، اگر خود درصدد صلح برآیند، از این حق برخوردارند که به هر کیفیتی آن را واقع سازند.^{۴۲}

این عبارت از معدود شواهدی است که بر حکم بودن صلح قهری از منظر برخی فقیهان گواهی می‌دهد؛ چراکه سیدیزدی تصریح می‌کند که حکم شرعی، تنصیف است و از دیگر سو، نیاز به صیغه را نیز منتفی می‌شمارد.

همچنین محقق بحرانی عبارتی دارد که مؤید آن است که صلح قهری تناسبی ندارد با صلح معهود که در زمره عقود در معاملات ذکر می‌شود. او می‌نویسد: اصحاب امامیه در کتاب صلح احکامی را آورده‌اند که من دلیلی برای ذکر آن‌ها در اینجا نمی‌بینم و تنها برای متابعت آنان ذکر کرده‌ام؛ چراکه عنوان صلح (که حاکی توافق دو اراده است) در آن‌ها وجود ندارد.^{۴۳} روشن است که بحرانی درعین حال که صلح قهری را می‌پذیرد، ذکر احکام آن در کتاب صلح را بر نمی‌تابد.^{۴۴}

یکی از معاصران در عدم تناسب صلح قهری با اجبار چنین می‌نگارد: مراد از صلح قهری؛ یعنی حاکم آن‌ها را به صلح با رضایت خودشان مجبور کند، وگرنه صلح که قهراً نمی‌شود. بنابراین اگر باز هم عناد ورزیدند و با رضایت صلح نکردند باید قرعه بیندازند؛ چراکه قرعه برای هر کار مشکلی است. اگر امکان صلح کردن وجود داشته باشد دیگر مشکلی نیست تا نیاز به قرعه باشد. اما این احتمال که بگوییم با هم شریک می‌شوند، بعید است و وجهی برای آن وجود ندارد.^{۴۵} ممکن است گفته شود مراد محقق خوئی اثبات تنافی میان صلح با اجبار و قهریت است، نه تنافی آن با عقدیت. بله، ظاهر کلام ایشان همین است اما بعید نیست این ناسازگاری از دو جهت باشد: یکی، از جهت ناسازگاری اجبار با ماهیت صلح و دیگری، ناسازگاری با مفهوم عقد که مبتنی بر توافق دو اراده است.

نقد دلیل: این ادعا به وضوح باطل است؛ جان مایه عقد، قصد است ولی شرط نفوذ آن، رضایت است. از این رو، عقد فاقد رضایت باطل نیست، بلکه غیرنافذ است.^{۴۶} نهایت امر آنکه، اکراه بر صلح، از جمله مصادیق عقد اکراهی خواهد بود که مشهور فقیهان آن را غیرنافذ و در صورت ملحق شدن اجازه، صحیح می‌انگارند.^{۴۷} در فقه موارد دیگری نیز وجود دارد که عقدی بدون رضایت باطنی منعقد می‌شود، تعدادی از

۴۲. طباطبایی یزدی، حاشیه المکاسب، ۴۲/۱.

۴۳. بحرانی، الحدائق الناضرة، ۱۰/۲۱.

۴۴. قد ذکر الأصحاب في هذا الكتاب (الصلح) أحكاماً لا أعرف لذكرها فيه وجهاً، لعدم صدق العنوان فيها، وإنما ذكرتها تبعاً لهم في المقام.

۴۵. خوئی، موسوعة، ۱۸۳/۳۱.

۴۶. خوئی، مصباح الفقاهة، ۵۵۹/۲.

۴۷. خوئی، مصباح الفقاهة، ۵۶۲ تا ۵۵۵/۲.

این موضوعات عبارت‌اند از: عقد مکروه (به شرط لحوق اجازه)، عقد فضولی به‌ویژه در صورت عدم رضایت مالک یا نهی او از انعقاد قرارداد، فروش اموال محجوران و امثال آن‌ها. این موارد شاهد این نکته هستند که فقدان رضایت، مانع تحقق عقد ولو به صورت متزلزل نیست. ملاک برای تحقق عقد، وجود قصد و اراده است. توضیح آنکه، عقد فضولی و اکراهی از یک نظر شبیه صلح قهری و از جهتی هم متفاوت هستند. وجه اشتراک، وجود قصد و اراده در عاقد و عدم اذن و رضایت مالک (یا صاحب حق) است. وجه تمایز آن است که در فضولی و عقد اکراهی، نفوذ آن متوقف بر اجازه اصیل و مکروه (به فتح) است ولی در صلح قهری، از حین عقد، آثار صحت بر آن بار می‌شود. سبب این تمایز آن است که در فضولی و اکراهی، شارع نقشی در عقد ندارد، در حالی که در صلح قهری، انعقاد صلح براساس حکم و امر شارع صورت می‌پذیرد، اگرچه در حین اجرای عقد، عاقد دارای قصد انشایی هست.

به نظر می‌رسد بهتر آن است که صلح قهری با اکراه قانونی (اکراه به حق) بر معامله مقایسه شود، امری که در فقه و حقوق ردیاهای واضحی دارد. به این عبارت شهید توجه شود: بدان که بیع شخص مکروه تنها در مواردی متوقف بر اجازه است که به غیر حق باشد. اما چنانچه به حق باشد، بیع آن در موارد بسیاری جایز و نافذ است؛ مانند جایی که حاکم، شخص را بر فروش اموالش برای ایفای دین یا نفقه واجب مجبور کند.^{۴۸}

احتمال سوم (مختار). تفصیل در موارد مختلف صلح قهری: به نظر می‌رسد در چستی‌شناسی صلح قهری، تفکیک بین عرصه‌ها مناسب‌تر باشد. در تقسیم قهری مال مشترک، صلح ماهیت عقدی ندارد، همان‌طور که اصل تقسیم مال مشترک هم عقد شمرده نشده است. در مال حلال مختلط به حرام نیز حکم شارع در واقع وجوب جلب رضایت مالک است و عقدی در کار نیست. اینک به توضیح این دیدگاه می‌پردازیم:

یک. صلح قهری به مثابه حکمی شرعی (مقام فتوا): جریان صلح گاهی به صورت فتوا و بیان حکم شرعی توسط فقیه است. در حقیقت، مکلفان در بسیاری از موارد از تعیین وظیفه شرعی خود سؤال می‌کنند. در این مرحله، بستگی به نوع حکم فقیه، گاهی شرعاً عمل به تصالح، مستحب و گاهی واجب است حتی اگر حاکم امر به آن نکند. برخی از روایات و اقوال فقیهان، ناظر به این مرحله است. برخی از فقیهان صراحتاً این قسم را هم داخل در صلح قهری دانسته‌اند: چنانچه مالک معلوم و مقدار مال مجهول باشد، با صلح تراضی می‌کنند؛ همان‌طور که در جواهر آمده است و اشکالی در مشروعیت و صحت چنین صلحی وجود ندارد؛ زیرا ادله صلح اطلاق دارند. در جواهر فرموده است: گویا مرادشان از صلح، صورت صلح

۴۸. شهید ثانی، الروضة البهیة، ۲۲۷/۳، «و اعلم أن بیع المکروه إنما یقع موقوفاً مع وقوعه بغیر حق و من ثم جاز بیعه فی مواضع کثیرة، کمن أجرة الحاكم علی بیع ماله لوفاء دینه، و نفقة واجب النفقة...»

اجبار را نیز در بر می‌گیرد.^{۴۹} یکی از محققان می‌نویسد: ظاهر روایت و فتوای بسیاری از فقیهان آن است که حکم به تنصیف موارد مشتبّه، حکمی شرعی است که مقتضای «بد» است و از قبیل صلح قهری به شمار می‌رود. بنابراین، نیازی به درخواست بیّنه از دو نفر یا طلب سوگند از یکی یا هر دو نیست. بله، حاکم می‌تواند در صورت وجود بیّنه، آن را درخواست کند و در صورت وجود بیّنه برای هر دو، حکم به تعارض کند و دیگر احکام باب دعاوی. البته این احتمال هم هست که حاکم حق چنین کاری نداشته باشد و در صلح قهری، احکام دعاوی جریان نیابد، اما باید بر مفاد روایت و آنچه تنقیح منایق اقتضا دارد، پسندیده کرد.^{۵۰}

بحرانی در الحدائق در کتاب العاریة می‌گوید: شهید ثانی در مسالک گفته است که اگر مالک بین قومی منحصر شد، بر همه آنها واجب است که برای خلاصی از مشکل صلح کنند.^{۵۱} شهید ثانی در کتاب مسالک الافهام می‌فرماید: اگر مردی زنی را به عقد خود در آورد و مهریه او را چیزی قرار دهد که مقدار آن معلوم نیست (البته آن مهریه را به مشاهده زن رسانده که مهر قراردادن آن صحیح باشد)، حال اگر این مهر غیر معلوم المقدار قبل از آنکه به قبض زن برسد تلف شود، در اینجا هیچ راهی به جز صلح یا ابراء نخواهد بود.^{۵۲} خوانساری در باب مال مخلوط به حرام در زمانی که مالک آن معلوم باشد ولی قدر مال مجهول باشد، می‌نویسد: «... ولو علم المالك وجب التخلص منه بالمصالحة».^{۵۳} همان‌طور که در این عبارات ملاحظه می‌شود، انجام مصالحه به عنوان یک فتوا و وجوب شرعی مطرح می‌شود. البته این با تسمیه «صلح» به «قهری» منافاتی ندارد، زیرا در این موارد نیز انجام صلح، مأموّره شرعی است ولی خود عقد صلح از روی اختیار خواهد بود.

امام باقر(ع) در نقض یکی از احکام صادره از یکی از قضات وقت در باب کرایه دابه‌ای که در راه تلف شده بود، فرمود: ای بنده خدا حق نداری که هیچ کرایه‌ای به او ندهی و گفتم به دیگری، ای بنده خدا تو حق نداری همه کرایه حیوانت را بگیری اما باید به مقدار راهی که مانده و مقدار راهی که رفته است توجه کنی و آن را لحاظ کنی و بر آن مصالحه کنی (فاصلحا علیه ففعلا) و آن دو نفر هم این کار را انجام دادند.^{۵۴} امام(ع) امر به مصالحه می‌فرماید که ظهور در وجوب دارد.

۴۹. طباطبایی حکیم، مصباح المنهاج؛ کتاب الخمس، ۱۳۹/۱.

۵۰. کاشف الغطاء، انوار الفقاهه، ۸، ۷/۱.

۵۱. بحرانی، الحدائق الناضرة، ۵۱۸/۲۱.

۵۲. شهید ثانی، مسالک الافهام، ۲۸۲/۸.

۵۳. موسوی خوانساری، جامع المدارک، ۵۷/۳، ۵۸.

۵۴. بحرانی، الحدائق الناضرة، ۵۶۶/۲۱.

در مبحث خیار عیب چنانچه مقومان در تقویم صحیح و معیب یا هر دو دچار تعارض شوند، احوط آن است که با تصالح، تخلص ورزند و البته قرعه هم بعید نیست.^{۵۵} اینجا هم تصالح را به عنوان احتیاطی در فتوا مطرح می کنند.

در بسیاری از موارد دیگر نیز تصالح از طریق تنصیف و مانند آن به دو طرف، به عنوان حکم شرعی گفته شده است؛ مانند باب قرض^{۵۶} در باب ارث غرق و مهدوم علیهم.^{۵۷}

دو. صلح قهری به مثابه حکم حاکم (مقام قضا): گاهی حکم حاکم شرع در مقام قضاوت در یک واقعه خارجی است. تفاوت این مرحله از مرحله قبل آن است که در صورت قبلی دو نفر که دچار تنازع شده اند یا مالی میانشان مشتبّه است، طبعاً از حکم شرعی این قضیه پرسش می کنند که پاسخ آن ها در بعضی موارد، رجوع به تصالح است، ولی اینجا برای رفع اختلاف به حکم شرع برای صدور حکم مراجعه می کنند، هر چند قضاوت حاکم نیز باید بر مبنای احکام و قواعد شرعی باشد. در این موارد، صلح به عنوان یک «حکم قضایی» بر طرفین یا فرد گرفتار شک و تردید تحمیل می شود. به عبارت بهتر، الزام به تصالح، «حکم شرعی» است اما تحقق صلح در قالب یک عقد تحقق می یابد هر چند در همین جا نیز می توان آن را نظیر اکراه قانونی در باب اجبار قانونی بر معامله داخل کرد که در عین عقد بودن، برخوردار از صحت و نفوذ است.

سیدزدی عبارتی دارد که به هر دو قسم اشاره می کند: ...ظاهر عبارت مکاسب، همان صلح معهود است. در این صورت، چنانچه دو طرف تراضی و صلح کنند که سخنی نیست، ولی اگر تعاسر کردند، حاکم آن ها را بر اجرای صلح اجبار می کند بدون آن که کیفیت آن را تعیین کند. اما اگر اجبار آن ها بر صلح ممکن نبود، تنصیف عین متعین می شود. اما شایسته تر بنابر انتخاب این وجه، اراده صلح قهری در مقدار مشکوک است؛ به این معنا که «حکم شرعی» تنصیف است و در این حالت، نیازی به اجرای صیغه صلح نیست. بله، اگر خود آن ها خواستار صلح باشند می توانند آن را به هر کیفیتی بخواهند واقع سازند.^{۵۸} در جایی دیگر کلام صاحب جواهر در رجوع به صلح آن گونه که حاکم تشخیص دهد، ظهور دارد.^{۵۹} محقق خوئی صلح قهری را این گونه تعریف می کند: حاکم آن ها را بر صلح توأم با تراضی اجبار کند، وگرنه صلح که به صورت قهری نمی شود. اینک اگر دچار تعاند شدند، نوبت به قرعه می رسد؛ زیرا برای هر امر مشکلی

۵۵. خمینی، تحریر الوسیله، ۵۶۳/۱.

۵۶. بحرانی، الحدائق الناضرة، ۱۳۶/۲۰.

۵۷. سبزواری، مهذب الاحکام، ۲۷۴/۳۰.

۵۸. طباطبائی یزدی، حاشیه مکاسب، ۴۲/۱.

۵۹. صاحب جواهر، جواهر الکلام، ۲۹۰/۲۳.

است.^{۶۰} از عبارت محقق خوئی بر می آید که در صورت عدم امکان اجبار طرفین بر صلح قهری باید سراغ قرعه رفت و حاکم حق اجرای صلح را ندارد.

اصولاً در هر عبارتی که تعبیر «قضی» و «حکم» آمده است، مراد این قسم است. محقق حلی در شرایع^{۶۱} در باب شرکت در قتل می نویسد: برای حقن دم و پایمال نشدن خون مقتول حکم به مصالحه می شود. همچنین علامه با تعبیر «یقضی بالصلح حقناً للدم» همین نظر را دارد.^{۶۲} همچنین شیخ مفید در باب شرکت اعمال، که از نظر ما باطل است، می نویسد: ولی اگر عمل آن ها تمیزدادنی نباشد، حکم به مصالحه می شود.^{۶۳} حلی نیز شبیه همین عبارت را دارد.^{۶۴} باید این مسئله را به درهمی که میان دو نفر در باب ودیعه مشتبّه شده است ملحق ساخت و صلح قهری را جاری کرد. دیگر در باب افتراق صلح قهری از احکام دعاوی می نویسد: همان طور که قضاوت در مسئله درهم متوقف بر سوگند دادن نیست و تنها حاکم به تنصیف حکم می کند، در محل بحث نیز بین آن دو به نصف حکم می کند؛ زیرا این امر حکمی شرعی و صلحی قهری است که با دلیل شرعی ثابت شده است.^{۶۵}

سه. صلح قهری با قائم مقامی حاکم یا ولی: مرحله سوم که باز هم در بستر قضا شکل می گیرد آن است که طرفین به انجام صلحی که بر آن ها واجب شرعی است عمل نکنند یا اساساً قادر به انجام آن نباشند، مانند آنکه یکی از دو طرف صغیر است. در چنین مواردی، براساس روایات، اراده حاکم یا ولی، قائم مقام اراده طرفین یا یک طرف می شود: «یصالح الولی الشرعی أو الحاکم».^{۶۶} محقق خوئی نیز می نویسد: در صورت عدم امکان اجبار طرفین بر صلح، حاکم آن ها را بر تصالح اجبار می کند و در صورت امتناع از تصالح، حاکم خود بالمباشره اقدام به انجام عمل می کند.^{۶۷} چنین عقدی همه عناصر و ارکان عقد به جز رضا را دارد و گویا شارع، اراده خود را قائم مقام رضایت متعاقدان کرده است. چنین خصوصیتی منحصر به فرد نیست و مواردی دیگر نیز در فقه هست که عقد یا ایقاعی به صورت اجباری بر یک طرف یا طرفین تحمیل می شود، نظیر بارز آن در ایقاعات طلاق حاکم ازسوی زوج است که قهراً بر او تحمیل می شود یا مواردی که حاکم عقدی را از طرف محجور واقع می سازد. می توان گفت همان طور که حاکم

۶۰. خوئی، موسوعة، ۱۸۳/۳۱.

۶۱. محقق حلی، شرائع الاسلام، ۲۰۲/۴.

۶۲. علامه حلی، تحریر الأحکام، ۴۶۷/۵.

۶۳. مفید، المقنعه، ۶۳۲.

۶۴. ابوالصلاح حلبی، الکافی فی الفقه، ۳۴۳.

۶۵. رشتی، کتاب القضاء، ۱۳۱.

۶۶. موسوی خوانساری، جامع المدارک، ۵۷/۳، ۵۸.

۶۷. خوئی، موسوعة، ۱۸۳/۳۱.

گاهی می‌تواند اقدام به انشای طلاق یا عقد ازسوی دیگری کند، می‌تواند اقدام به انشای صلح ازسوی غیر کند. اینکه حاکم متولی انشای عقد شود، با عقدبودن آن عمل حقوقی تنافی ندارد. همچنین در بیع اموال محترک نیز می‌توان نوعی اجبار و قهر را در انعقاد عقد مشاهده کرد.

کاشف‌الغطاء معتقد است که صلح قهری همواره توسط حاکم درخواست می‌شود، برخلاف صلح اختیاری که توسط خود متنازعان انجام می‌شود.^{۶۸}

یکی از محققان معاصر می‌نویسد: سزاوارتر در همه این موارد؛ یعنی مال مردد بین دو نفر، حکم به تصیف براساس قاعده عدل است که یا از قبیل صلح قهری است به اینکه خود حاکم متولی اجرای صیغه صلح از طرف دو نفر شود، اگرچه که با رضایت آن‌ها هم نباشد یا حاکم تنها حکم به اجرای صلح می‌دهد. اینکه شخص غیر مالک، مالک نصف می‌شود، از باب تبعید صرف است حتی اگر منازعه‌ای هم در میان نباشد.^{۶۹} از عبارت ایشان چنین بر می‌آید که صلح قهری حتماً باید توسط خود طرفین منازعه صورت پذیرد.

در برخی صور که هیچ‌یک از دو مال دارای تعین واقعی و نفس‌الامری نیستند، تنها تصالح و تراضی و در صورت امتناع، اجبار حاکم بر تصالح می‌داند و برای قرعه وجهی نمی‌شناسد. او در ادامه می‌افزاید: چنانچه اجبار به تصالح ممکن نبود، حاکم رأساً به تقسیم مال می‌پردازد.^{۷۰}

یکی از محققان در مسئله تردد مالکیت سه درهم میان غاصب و دیگری می‌نویسد: اگر با صلح و مانند آن تراضی کردند که سخنی نیست و قطعاً صحیح و نافذ است ولی اگر مالک حرام از صلح کردن ابا کرد، چند وجه و بلکه چند قول وجود دارد: نخست، صلح اجبار است؛ یعنی حاکم شرعی او را بر انجام صلح اجبار می‌کند. کاشف‌الغطاء^{۷۱} و گروهی دیگر^{۷۲} این قول را برگزیده‌اند. دلیل آنان این است که حکم شرعی در مقام صلح است و چنانچه یکی از آن‌ها ابا کند، حاکم او را اجبار می‌کند و اگر اجبار او ممکن نبود، خود حاکم متصدی اجرای صلح می‌شود و مال نزد او از باب ولایت حسبی، امانت می‌ماند.^{۷۳}

۶۸. کاشف‌الغطاء، انوار الفقاهه، ۱/۱۸۲ تا ۱۸۳.

۶۹. حلی، اصول الفقه، ۶/۲۲۷، ۲۲۸.

۷۰. موسوی خلیفائی، فقه الشیعه، ۵۱۱/۱. از عبارت برخی چنین به دست می‌آید که مراتب صلح قهری به این صورت است که ابتدائاً باید طرفین خودشان تصالح کنند و رضایت بدهند و اگر خودشان صلح نکردند، حاکم آن‌ها را مجبور به صلح می‌کند و اگر باز هم صلح نکردند حاکم خودش مال را بین آن‌ها تقسیم می‌کند یا قرعه می‌افکند (کاشف‌الغطاء، کشف الغطاء، ۳۶۱) اما حکیم بر این باور است که در صورتی که بر اثر کثرت احتمالات ممکن در مسئله، افکندن قرعه با تعذر مواجه باشد، حاکم باید با صلح قهری مسئله را علاج کند (طباطبائی حکیم، مستمسک العروة الوثقی، ۲۳/۱۳).

۷۱. به نقل از انصاری، مکاسب، ۱/۲۴۵.

۷۲. صاحب‌الجواهر، جواهر الکلام، ۷۴/۱۶، ۷۵.

۷۳. موسوی خلیفائی، فقه الشیعه، ۴۸۷/۱.

البته باید توجه داشت شروطی که حاکم می‌تواند بر آن‌ها اجبار کند، دو دسته است: در یک دسته از شروط، انشا و قصد لازم نیست؛ مانند دوختن و رنگ. در این‌گونه شروط مشکلی وجود ندارد. اما شروطی که نیاز به انشا دارد، اگر فرد امتناع کند دو صورت وجود دارد: أ. حاکم بر انجام دادن آن شرط اجبار کند و نیازی به رضایت فرد نیست؛ چراکه اینجا اکراه به حق است، مثل اکراه محترک بر فروش اموالش که اگر خودش این کار را نکرد حاکم به جای او بفروشد؛ ب. حاکم خودش ابتدائاً می‌تواند انشای عقد کند. هر دو صورت نیز وجیه و دارای توجیه است. همین‌طور در مواردی که نیاز به قصد قربت است اما خود عمل قابلیت الزام دارد، مثل صدقه دادن بر فقرا؛ در اینجا امکان دارد که گفته شود حاکم می‌تواند فرد را ملزم به صدقه دادن کند و خود حاکم به جای فرد قصد تقرب کند؛ مثل اجبارکردن بر پرداخت زکات و خمس.^{۷۴}

خلاصه نظر مختار آن است که نمی‌توان همه موارد صلح قهری را یک‌گونه تفسیر کرد. در مواردی مانند مال مخلوط به حرام، صلح به مثابه یک حکم و الزام شرعی است و تسمیه آن به صلح که مفهوماً دلالت بر رضایت دارد، با مسامحه توأم است. اما در مصادیقی مانند تنصیف در باب ودیعه، در مرحله نخست، مصالح عقدی است که همه ارکان عقد، از جمله قصد و رضا را در بر دارد.

۴. مبانی صلح قهری

اینکه علت یا حکمت دخالت شارع در امری که اولاً و بالذات از حقوق و اختیارات متعاقدان است چیست، نیازمند بازشناسی مبانی چنین صلحی است. با بررسی انجام‌شده سه مصلحتِ حسم ماده نزع، اجرای انصاف، رعایت احتیاط شناسایی شد که در ذیل تحلیل می‌شود:

أ. حسم ماده نزع: موارد بسیاری در متون فقهی وجود دارد که حاکم برای از بین بردن ریشه اختلاف و خشکاندن اصل تنازع، طرفین یا یک طرف دعوا را ملزم به امری می‌سازد. این مداخله گاهی از باب حکم شرعی کلی و تطبیق آن بر مورد خارجی و گاهی به مثابه مداخله‌ای قضایی است. قضیه پیامبر (ص) با سمره بن جندب واجد هر دو ویژگی است. امر پیامبر (ص) به کندن درخت خرما، کنشی قضایی و به منظور پایان دادن حتمی به منازعه سمره با انصاری بود.^{۷۵} اما گزاره «لا ضرر» که در ذیل همین واقعه صادر شد، برای تشریح حکمی کلی برای جلوگیری از تحقق ضرر و اضرار بود^{۷۶} یا درباره تعیین ارش در جراحات خاص، قبلاً از قول امام خمینی (ره) گفته شد که قاضی باید حکمی صادر کند تا ماده نزع ریشه‌کن شود. حال

۷۴. خمینی، کتاب البیع، ۳۳۸/۵.

۷۵. ایروانی، دروس تمهیدی، ۱۳۳/۱.

۷۶. سیستانی، قاعدة لاضرر، ۱۳۷۵:۱۳۵.

قاضی باید یا به مصالحه امر کند یا برحسب مصالح مقدار معادل، تعیین کند یا وی را تعزیر کند.^{۷۷} ایشان صراحتاً قاضی را موظف به صدور حکمی می‌کند که ماده نزاع را قلع و ریشه اختلاف را از بین ببرد و یکی از مصادیق این حکم را امر به مصالحه تعیین می‌کند. این امر به مصالحه، همان صلح قهری است؛ به این شکل که قاضی در شرایطی که حکم مشخصی وجود ندارد و برای رفع ماده نزاع طرفین را امر و اجبار به مصالحه می‌کند. این امر به مصالحه از سوی قاضی قاعداً حکمی اجباری و لازم‌الاجراست و پیشنهاد یا توصیه به صلح نیست.

شیخ انصاری در صلح اجبار دو احتمال را مطرح می‌کند: نخست آنکه، حاکم آن‌ها را تنها بر اصل صلح اجبار می‌کند ولی متعلق صلح را تحمیل نمی‌کند، زیرا چیزی که ثابت است اکراه بر اصل مصالحه است؛ دوم آنکه، آن‌ها را ملزم بر مصالحه به تنصیف کند؛ زیرا اگر یکی بر دیگری افزونی داشته باشد، مانند اینکه همه مال به او داده شود، ترجیح بلا مرجح است.^{۷۸} علت تشریع صلح قهری آن است که شارع در موارد اجرای صلح قهری، به اعتبار ولایتی که بر همه دارد و مالک واقعی است حق چنین چیزی را دارد. از این اخبار دانسته می‌شود که حکم شرعی در این موارد، صلح قهری است و با این صلح هرکدام واقعاً مالک نصف می‌شوند؛ از این رو، اگر کسی که هر دو نصف به او منتقل شده است با آن کنیزی بخرد، مالک او می‌شود.^{۷۹}

ب. اجرای قاعده انصاف (یا تنصیف):^{۸۰} مفاد قاعده انصاف که گاهی عدل و انصاف نیز خوانده می‌شود آن است که حقوق و اموال مشتبّه به طور منصفه میان مدعیان توزیع شود؛ مانند اینکه مالی مشتبّه شده است میان اینکه از آن زید است یا عمرو و علم اجمالی وجود دارد که مال متعلق به یکی از آن دو است ولی اماره‌ای بر تعیین وجود ندارد. در چنین مواردی مال میان دو نفر تقسیم و تنصیف می‌شود. مدرک این قاعده افزون بر جمع بین حقیقین،^{۸۱} روایات بسیاری است که در ابواب مختلف وارد شده است. برای نمونه، صحیحہ عبدالله بن مغیره از امام صادق (ع) درباره دو نفر که دو درهم داشتند و یکی می‌گفت هر دو متعلق به من است و دیگری می‌گفت یک درهمش مال من است.^{۸۲} ذیل این صحیحہ، بر تنصیف و قاعده

۷۷. خمینی، تحریر الوسیله، ۶۳۳/۲.

۷۸. انصاری، کتاب الخمس، ۲۴۳/۱ تا ۲۴۵.

۷۹. جواهری، غایة المأمول، ۶۷/۲.

۸۰. نباید قاعده انصاف را با قاعده‌ای که اخیراً به قاعده عدالت اشتباه یافته است، اشتباه کرد. نک: مهریزی، «عدالت به مثابه قاعده فقهی»، نقد و نظر، ش ۲ و ۳، ۱۳۷۶.

۸۱. اخذ به یکی از دو طرف تنازع، ترجیح بلا مرجح است و با انصاف و عدالت ناسازگار است. ترک دو طرف نیز بی‌وجه و سبب هدر رفتن حقوق است. بنابراین، مقتضای جمع بیان دو طرف شبهه، تنصیف است.

۸۲. حر عاملی، وسائل الشیعة، ۱۶۹/۱۳.

انصاف^{۸۳} دلالت دارد.^{۸۴} محقق خوئی در جایی که ضرر مالی به سبب آفت سماوی بر دو شریک وارد آید، حکم به تنصیف ضرر داده و آن را بر قاعده عدل و انصاف که مبنای عقلایی دارد، استوار می‌سازد.^{۸۵} یکی دیگر از فقیهان معاصر نیز می‌نویسد: «بهتر است در همه این موارد که مالی میان دو نفر مردد است، براساس «قاعده عدالت» حکم به تنصیف شود که یا از قبیل صلح قهری باشد که حاکم شرع متصدی اجرای صیغه صلح از سوی طرفین ولو بدون رضایت آنان باشد یا به صلح قهری حکم می‌کند یا آنچه بدان حکم کرده است، نتیجه صلح است و بالتبع، شخص غیر مالک از باب تعبید شرعی مالک نصف می‌شود. به هر حال، هرکدام در واقع مالک نصف می‌شود. البته اگر یکی از آن دو نفر عالم به خلاف بود، چنین صلح قهری در حقش نافذ نیست یا نتیجه صلح قهری در حق او جریان نمی‌یابد و او مالک نصف نمی‌شود، بلکه بر ملکیت مالکش باقی می‌ماند.»^{۸۶}

ج. رعایت اصل احتیاط: احتیاط، اصلی عملی است که مجرای آن وجود شک در مکلف به است. اجرای احتیاط غالباً همراه با علم به فراغ ذمه و تحصیل واقع مشتبه است. بحث احتیاط و مجاری و ادله آن در مباحث اصول عملیه دانش اصول آمده است.^{۸۷} رعایت احتیاط، از جمله مصالحی است که شارع در موارد مختلف، از جمله در شبهات مالی مقرر داشته است و معتضد به عقل و بنای عقلا نیز می‌باشد. یکی از مصالح و حکمت‌هایی که شارع در باب اختلاف افراد و امور مشتبه مقرر داشته است، رعایت اصل احتیاط است. کاشف‌الغطاء در موضوع اشتباه مقدار مال مخلوط به حرام می‌نویسد: اگر اندازه مجهول باشد، با مالک، صلح اختیاری می‌کند یا از سوی حاکم، صلح قهری صورت می‌پذیرد یا مقداری می‌پردازد که یقین به تفریغ ذمه یابد و همه این احکام به سبب رعایت احتیاط است.^{۸۸} اگر دو نفر فوت کنند که بین ایشان رابطه توارث (مثل پدر و فرزند که از هم ارث می‌برند) برقرار باشد اما زمان فوت آن‌ها مشخص نیست که مقارن هم بوده یا یکی مقدم بر دیگری بوده است. حال، اگر تقدم و تأخری وجود داشت ولی معلوم نباشد کدام یک زودتر فوت کرده است برای تعیین وارث با مشکل و ابهام مواجه خواهیم شد. در چنین حالتی رجوع به قرعه محتمل است و احتیاط، در صلح کردن است که به سبب امر احتیاطی، ظهور در

۸۳. قواعد نویسان معمولاً از این قاعده به انصاف یا تنصیف تعبیر می‌کنند.

۸۴. مصطفوی، مائة قاعدة فقهية، ۱۵۹.

۸۵. خوئی، مصباح‌الاصول، ۲/۵۶۳، ۵۶۴.

۸۶. حلی، اصول الفقه، ۶/۲۲۷، ۲۲۸.

۸۷. نائینی، فوائد الاصول، ۴/۶۲۴.

۸۸. کاشف‌الغطاء، انوار الفقاهة، ۱/۱۸۲، ۱۸۳.

صلح قهری دارد.^{۸۹} چهار قول در مقدار دیه شبه عمد مطرح است. حکم کردن به اینکه فرد جانی مخیر شود بین یکی از آن‌ها بعید نیست، اگرچه خدشه‌پذیر است و احتیاط واجب در مصالحه کردن است.^{۹۰}

نتیجه‌گیری

صلح قهری در مقابل صلح اختیاری، به معنای مصالحه کردن قهری و جبری دو نفر به سبب اشتباه در برخی امور است که توسط شارع لازم دانسته شده است.

در چیستی صلح قهری اتفاق نظر وجود ندارد؛ یک احتمال عقد بودن صلح قهری است و احتمال دیگر، حکم شرعی بودن آن است. احتمال سوم که در این نوشتار تقویت شده است عبارت است از اینکه: صلح قهری در همه اشکال عقد است و تفاوت، در مبادی و نحوه شکل‌گیری آن است.

شکل‌گیری صلح قهری دارای سه مرتبه است: نخست، توصیه یا امر به مصالح از سوی شارع در مواردی که راهی به جز مصالح وجود ندارد؛ دوم، اجبار طرفین منازعه توسط حاکم؛ سوم، اجرای صلح توسط حاکم یا ولی طرفین. در همه این موارد، فارغ از اینکه منشأ صلح چه باشد، اجرای صلح از سوی دو طرف نوعی تعاهد است. در نهایت، این عقد درباره حکم شرعی به وجوب مصالح، توأم با قصد و غالباً رضایت است ولی در خصوص حکم حاکم، به مثابه حکمی قضایی، طرفین با قصد و غالباً بدون رضایت اقدام به مصالح می‌کنند و درباره اجرای صلح توسط خود حاکم اصولاً انعقاد عقد از اختیار دو طرف خارج است.

امر دو طرف به مصالح، یک حکم شرعی و فتواست که در موارد منصوص جریان می‌یابد، حتی اگر متنازعان به حاکم رجوع نکنند. اما مورد اجبار و قائم مقامی حاکم، موقعیتی قضایی است هرچند در برخی از قواعد و احکام باب دعاوی، منحصر به فرد است.

اینکه شارع به چه سبب عقدی را که ذاتاً امر اختیاری و مبتنی بر تراضی است به طرفین تحمیل کرده است، مسیوق به علل و مصالحی مانند حسم ماده نزاع، رعایت اصل عدالت و انصاف و در راستای رعایت جانب احتیاط است.

منابع

ابن‌فهد حلی، احمد بن محمد. المذهب البارع فی شرح المختصر النافع. قم: مؤسسه نشر اسلامی. ۱۴۰۷ق.
ابن‌منظور، محمد بن مکرم. لسان العرب. بیروت: دار الفکر. چاپ سوم، ۱۴۱۴ق.

۸۹. خمینی، تحریر الوسیله، ۶۰۲/۱.

۹۰. خمینی، تحریر الوسیله، ۵۵۷/۲.

- ابوالصلاح حلبی، تقی بن نجم. الکافی فی الفقه. به تصحيح رضا استادی. اصفهان: کتابخانه امام اميرالمؤمنين (ع). چاپ اول، ۱۴۰۳ق.
- انصاری، مرتضی بن محمد امين. المکاسب. قم: کنگره جهاني بزرگداشت شيخ اعظم انصاری. چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
- انصاری، مرتضی بن محمد امين. کتاب الخمس. قم: کنگره جهاني بزرگداشت شيخ اعظم انصاری. ۱۴۱۵ق.
- امامی خوانساری، محمد، تسديد القواعد فی حاشية الفرائد، تهران: محمد قوانيني. ۱۳۵۲.
- ايروانی، باقر. دروس تمهيدية فی القواعد الفقهية. قم: مؤسسة الفقه. ۱۴۱۷ق.
- بجنوردی، سيدحسن. القواعد الفقهية. قم: الهادي (ع). ۱۳۷۷.
- بحرالعلوم، محمد بن محمد تقی. بلغة الفقيه. قم: مكتبة الصادق (ع). ۱۳۶۲.
- بحرانی، يوسف بن احمد. الحقائق الناضرة فی احكام العترة الطاهرة. به تصحيح محمد تقی ايروانی، سيد عبدالرزاق مقرر. قم: مؤسسة نشر اسلامي. چاپ اول، ۱۴۰۵ق.
- جواهری، محمد تقی. غاية المأمول من علم الاصول. قم: مجمع الفكر الإسلامي. ۱۳۸۶.
- جوهری، اسماعيل بن حماد. الصحاح؛ تاج اللغة و صحاح العربية. بيروت: دار العلم. چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
- حر عاملی، محمد بن حسن. تفصيل وسائل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة. قم: آل البيت (ع). ۱۴۰۹ق.
- حلی، حسين. اصول الفقه. قم: مكتبة الفقه و الاصول المختصة. چاپ اول، ۱۴۳۲ق.
- خمينی، روح الله. تحرير الوسيلة. تهران: مؤسسة تنظيم و نشر آثار امام خميني قدس سره. ۱۳۹۲.
- خمينی، روح الله. كتاب البيع. تهران: مؤسسة تنظيم و نشر آثار امام خميني قدس سره. چاپ اول، ۱۴۲۱ق.
- خونی، ابوالقاسم. مصباح الاصول. به تقرير بهسودی. قم: داوری. ۱۴۱۷ق.
- خونی، ابوالقاسم. مصباح الفقاهة. به تقرير توحيدى. قم: داوری. بی تا.
- خویى، ابوالقاسم. موسوعة الامام الخوئی. به تقرير موسى خلخالی و همکاران. قم: مؤسسة احیاء آثار امام خونی. چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
- رشتی، حبيب الله. كتاب القضاء. به تصحيح سيد احمد حسینی. قم: دار القرآن الکریم. چاپ اول، ۱۴۰۱ق.
- سبزواری، عبدالاعلی. مهذب الاحکام فی بیان الحلال و الحرام. قم: المنار. ۱۴۱۳ق.
- سیستانی، علی. قاعدة لا ضرر. قم: مكتبة آيت الله العظمی سیستانی. ۱۴۱۴ق.
- شهيد اول، محمد بن مکى. الدروس الشرعية في فقه الإمامية. قم: مؤسسة نشر اسلامي. چاپ دوم، ۱۴۱۷ق.
- شهيد ثانی، زين الدين بن علی. الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية. شرح سيد محمد کلانتر. قم: کتابفروشی داوری. چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
- شهيد ثانی، زين الدين بن علی. مسالك الافهام الى تنقيح شرائع الاسلام. قم: مؤسسة المعارف الاسلامية. چاپ اول، ۱۴۱۳ق.

- صاحب‌جواهر، محمدحسن بن باقر. جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام. به تصحیح عباس قوچانی، علی آخوندی. بیروت: دار احیاء التراث العربی. چاپ هفتم، ۱۴۰۴ق.
- طباطبایی حکیم، محسن بن مهدی. مستمسک العروة الوثقی. قم: دار التفسیر. ۱۳۷۴.
- طباطبایی حکیم، محمدسعید. مصباح المنهاج؛ کتاب الخمس. بیروت: دار الهلال. چاپ اول، بی تا.
- طباطبایی یزدی، محمدکاظم بن عبدالعظیم. العروة الوثقی فیما تعم به البلوی. بیروت: اعلمی. ۱۴۰۹ق.
- طباطبایی یزدی، محمدکاظم بن عبدالعظیم. حاشیه المکاسب، قم: اسماعیلیان. ۱۴۱۰ق.
- طریحی، فخرالدین بن محمدعلی. مجمع البحرین. تهران: مرتضوی. چاپ سوم، ۱۳۷۵.
- طوسی، محمد بن حسن. تهذیب الاحکام. به تصحیح حسن موسوی خراسان. تهران: دار الکتب الاسلامیه. چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
- علامه حلی، حسن بن یوسف. تحریر الاحکام الشرعیة. قم: مؤسسه امام صادق (ع). ۱۴۲۰ق.
- علامه حلی، حسن بن یوسف. تذکرة الفقهاء. قم: آل البيت (ع). چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
- فراهدی، خلیل بن احمد. کتاب العین. قم: هجرت. ۱۴۰۹ق.
- کاشف الغطاء، جعفر بن خضر. کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء. قم: مؤسسه نشر اسلامی. چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
- کاشف الغطاء، حسن. انوار الفقاهة. نجف: مؤسسه کاشف الغطاء العامة. ۱۴۲۲ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب. الکافی. به تصحیح علی اکبر غفاری، محمد آخوندی. تهران: دار الکتب الاسلامیه. چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
- محقق حلی، جعفر بن حسن. شرائع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام. به تحقیق عبدالحسین محمدعلی بقال. قم: اسماعیلیان. ۱۴۰۸ق.
- مصطفوی، حسن. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. چاپ اول، ۱۳۶۸.
- مصطفوی، محمدکاظم. القواعد: مائة قاعدة فقهية معنی و مدرکاً و مورداً. قم: مؤسسه نشر اسلامی. ۱۴۱۷ق.
- مفید، محمد بن محمد. المقنعة. قم: مؤسسه نشر اسلامی. ۱۴۱۰ق.
- موسوی خلخالی، محمد مهدی. فقه الشيعة كتاب الخمس و الأنفال. قم: دار البشير. چاپ اول، ۱۴۲۷ق.
- موسوی خوانساری، احمد. جامع المدارک فی شرح المختصر النافع. به تصحیح علی اکبر غفاری. قم: اسماعیلیان. چاپ دوم، ۱۴۰۵ق.
- مهریزی، مهدی. «عدالت به مثابه قاعدة فقهی»، نقد و نظر. ش ۲ و ۳، ۱۳۷۶، ۱۸۴ تا ۱۹۷.
- نائینی، محمد حسین. فوائد الاصول. به تقریر محمدعلی کاظمی خراسان. قم: مؤسسه نشر اسلامی. بی تا.

Transliterated Bibliography

Abū al-Ṣalāḥ Ḥalabī, Taqī ibn Najm. *al-Kāfi fi al-Fiqh*. Ed. Rizā Ustādī, Isfahān: Kitābkhānah-yi Imām Amīr al-Muʾminīn(AS). Chāp-i Awwal, 1983/1403.

ʿAllāmah Ḥillī, Ḥasan ibn Yūsuf. *Tadhkara al-Fuqahāʾ*. Qum: Āl al-Bayt(AS). Chāp-i Awwal, 1994/1414.

ʿAllāmah Ḥillī, Ḥasan ibn Yūsuf. *Tahrīr al-Aḥkām al-Sharʿiyyah*. Qum: Mūʾassisah-yi Imām Ṣādiq(AS). 1999/1420.

Anṣārī, Murtaḍā ibn Muḥammad Amīn. *al-Makāsib*. Qum: Kungirah-yi Jahānī Buzurgdāshṭ Shaykh Aʿzam Anṣārī. Chāp-i Awwal, 1995/1415.

Anṣārī, Murtaḍā ibn Muḥammad Amīn. *Kitāb al-Khums*. Qum: Kungirah-yi Jahānī Buzurgdāshṭ Shaykh Aʿzam Anṣārī. 1995/1415.

Bahr al-ʿUlūm, Muḥammad ibn Muḥammad Taqī. *Bulghat al-Faqīh*. Qum: Maktaba al-Ṣādiq(AS). 1984/1362.

Bahrānī, Yūsuf ibn Aḥmad. *al-Ḥadāʾiq al-Nādira fi Aḥkām al-ʿItra al-Ṭāhira*. Ed. Muḥammad Taqī Īrawānī, Sayyid ʿAbd al-Razzāq Muqarram. Qum: Mūʾassisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 1985/1405.

Bujnūrdī, Sayyid Ḥasan. *al-Qawāʾid al-Fiqhiyyah*. Qum: al-Hādī(AS). 1998/1377.

Farāhīdī, Khalīl ibn Aḥmad. *Kitāb al-ʿAyn*. Qum: Hijrat. 1989/1409.

Ḥillī, Ḥusayn. *Uṣūl al-Fiqh*. Qum: Maktaba al-Fiqh wa al-Uṣūl al-Mukhtaṣaḥ. Chāp-i Awwal, 2011/1432.

Ḥurr ʿĀmili, Muḥammad ibn Ḥasan. *Tafṣīl Wasāʾil al-Shiʿa ilā Taḥṣīl Masāʾil al-Sharīʿa*. Qum: Āl al-Bayt(AS). 1989/1409.

Ibn Fahd Ḥillī, Aḥmad ibn Muḥammad. *al-Muḥadhdhab al-Bārīʿ fi Sharḥ al-Mukhtaṣar al-Nāfiʿ*. Qum: Mūʾassisa al-Nashr al-Islāmī. 1987/1407.

Ibn Manzūr, Muḥammad ibn Mukarram. *Lisān al-ʿArab*. Beirut: Dār al-Fikr. Chāp-i Sivum, 1993/1414.

Imāmī Khuwānsārī, Muḥammad. *Tasḍīd al-Qawāʾid fi Sharḥ al-Farāʾid*. Tehran: Muḥammad Qawānīnī. 1973/1352.

Īrawānī, Bāqir. *Durus Tamhīdiyyah fi al-Qawāʾid al-Fiqhiyyah*. Qum: Mūʾassisa al-Fiqh. 1997/1417.

Jawāhirī, Muḥammad Taqī. *Ghāyat al-Maʾmūl min ʿIlm al-Uṣūl*. Qum: Majmaʿ al-Fikr al-Islāmī. 2008/1386.

Jawharī, Ismāʿīl ibn Ḥammād. *al-Ṣiḥāḥ; Tāj al-Lughah wa Ṣiḥāḥ al-ʿArabiyya*. Beirut: Dār al-ʿIlm, Chāp-i Awwal, 1990/1410.

- Kāshif al-Ghiṭā', Ḥasan ibn Ja'far. *Anwār al-Faqāhah*. Najaf: Kāshif al-Ghiṭā' al-Āmmah. 2001/1422.
- Kāshif al-Ghiṭā', Ja'far ibn Khaḍir. *Kashf al-Ghiṭā' 'an Mubhamāt Shari'a al-Gharā'*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 2001/1422.
- Khū'i, Abū al-Qāsim. *Mausū'at al-Imām al-Khū'i*. Muqarr Musā Khalkhālī et al. Qum: Mū'assisa Ihya' Āsār al-Imām al-Khū'i, Chāp-i Awwal, 1997/1418.
- Khū'i, Abū al-Qāsim. *Miṣbāḥ al-Faqāhah*. Muqarr Tawhīdī. Qum: Dāvarī. S.d.
- Khū'i, Abū al-Qāsim. *Miṣbāḥ al-Uṣūl*. Muqarr Bihsūdī. Qum: Dāvarī. 1996/1417.
- Khumaynī, Rūḥ Allāh. *Kitāb-i al-Bay'*. Tehran: Mū'assisah-yi Tanẓīm va Nashr Āsār-i Imām Khumaynī. Chāp-i Awwal, 2000/1421.
- Khumaynī, Rūḥ Allāh. *Tahrīr al-Wasilah*. Tehran: Mū'assisah-yi Tanẓīm va Nashr-i Āsār-i Imām Khumaynī. 2014/1392.
- Kulīnī, Muḥammad ibn Ya'qūb. *al-Kāfī*. researched by 'Alī Akbar Ghafārī, Muḥammad Ākhūndī. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyya. Chāp-i Chāhārum, 1987/1407.
- Mihrizī, Mahdī. "Adālat bi Maṣābah-yi Qā'idih-yi Fiqhī", *Naqd va Nazar*. no. 2-3, 1998/1376, 184-197.
- Mufid, Muḥammad ibn Muḥammad. *al-Muqni'a*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. 1990/1410.
- Muḥaqqiq Hillī. Ja'far ibn Ḥasan. *Sharā'i' al-Islām fī Masā'il al-Ḥalāl wa al-Ḥarām*. researched by Muḥammad 'Alī Baqāl. Qum: Ismā'īliyan, 1988/1408.
- Musawī Khalkhālī, Muḥammad Mahdī. *Fiqh al-Shi'a: Kitāb al-Khums wa al-Anfāl*. Qum: Dār al-Bashīr. Chāp-i Awwal, 2006/1427.
- Musawī Khwānsārī, Aḥmad. *Jāmi' al-Madārik fī Sharḥ al-Mukhtaṣar al-Nāfi'*. Qum: Ismā'īliyan. Chāp-i Duwwum, 1985/1405.
- Muṣṭafavī, Ḥasan. *Al-Taḥqīq fī Kalamāt al-Qurān al-Karīm*. Tehran: Vizārat Farhang va Irshād-i Islāmī. Chāp-i Awwal, 1990/1368.
- Muṣṭafawī, Muḥammad Kāzīm. *al-Qawā'id: Mī'at Qā'idah Fiqhiyah Ma'nan wa Madrikan wa Mawridan*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. 1997/1417.
- Nā'inī, Muḥammad Ḥusayn. *Fawā'id al-Uṣūl*. Muqarr Muḥammad 'Alī Kāzīmīnī Khurāsān. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. S.d.
- Rashtī, Ḥabīb Allāh. *Kitāb al-Qaḍā'*. Ed. Sayyid Aḥmad Ḥusaynī. Qum: Dār al-Qurān-i Karīm. Chāp-i

Awwal, 1981/1401.

Sabzawārī, ‘Abd al-A‘lā. *al-Muhadhdhab al-Aḥkām fī Bayān al-Ḥalāl wa al-Ḥarām*. Qum: al-Minār, 1993/1413.

Şāhib Jawāhir. Muḥammad Ḥasan ibn Bāqir. *Jawāhir al-Kalām fī Sharḥ Sharāy‘ al-Islām*. researched by ‘Abbās Qūchānī, ‘Alī Ākhūndī. Beirut: Dār Iḥyā’ al-Tūrāth al-‘Arabī. Chāp-i Haftum, 1984/1404.

Shahīd Awwal, Muḥammad ibn Makkī. *al-Durūs al-Shar‘īyah fī Fiqh al-Imāmiyya*. Qum: Mū‘assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Duwwum, 1996/1417.

Shahīd Thānī, Zayn al-Dīn ibn ‘Alī. *al-Rawḍa al-Baḥiyya fī Sharḥ al-Lum‘ah al-Dimashqīyah*. Sharḥ Sayyid Muḥammad Kalāntar. Qum: Kitābfurūshī Dāwarī, Chāp-i Awwal, 1990/1410.

Shahīd Thānī, Zayn al-Dīn ibn ‘Alī. *Masālik al-Afhām ilā Tanqīḥ Sharā‘i‘ al-Islām*. Qum: Mū‘assisa al-Ma‘ārif al-Islāmiyya. Chāp-i Awwal, 1993/1413.

Sistānī, ‘Alī. *Qā‘idah lā Zarar*. Qum: Maktab Āyat Allāh al-‘Uzmā Sistānī. 1994/1414.

Ṭabāṭabāyī Ḥakīm, Muḥammad Sa‘īd. *Miṣbāḥ al-Minhāj; Kitāb al-Khums*. Beirut: Dār al-Hilāl. Chāp-i Awwal, s.d

Ṭabāṭabāyī Ḥakīm, Muḥsin ibn Maḥdī. *Mustamsak al-‘Urwa al-Wuthqā*. Qum: Dār al-Tafsīr. 1996/1374.

Ṭabāṭabāyī Yazdī, Muḥammad Kāzīm ibn ‘Abd al-‘Azīm. *al-‘Urwa al-Wuthqā fimā Ta‘ummu bi-hi al-Balwā*. Beirut: ‘Alamī. 1989/1409.

Ṭabāṭabāyī Yazdī, Muḥammad Kāzīm ibn ‘Abd al-‘Azīm. *Hāshiyā al-Makāsib*. Qum: Ismā‘īliyyān. 1990/1410.

Ṭurayhī, Fakhr al-Dīn ibn Muḥammad ‘Alī. *Majma‘ al-Baḥrayn*. Tehran: Murtaẓawī. Chāp-i Sivum, 1956/1375.

Ṭūsī, Muḥammad ibn Ḥasan. *Tahdhib al-Aḥkām*. ed. Ḥasan Mūsawī Kharsān. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmiyya. Chāp-i Chāhārum, 1987/1407.